

تاجگذاری آقامحمدخان قاجار

تا جایی که می‌دانیم در تاریخ طولانی کشور ما آقامحمدخان قاجار یکی از معدود شاهانی بود که نوروز را برای تاجگذاری انتخاب کرد (۱۱۷۵ خورشیدی).



تا جایی که می‌دانیم در تاریخ طولانی کشور ما آقامحمدخان قاجار یکی از معدود شاهانی بود که نوروز را برای تاجگذاری انتخاب کرد (۱۱۷۵ خورشیدی).

به گزارش ایسنا، روزنامه اعتماد در ادامه نوشت: «خادمان دولت و دربارش در چنین روزهایی از سال ۱۱۷۴ کارهای برگزاری مراسم را انجام می‌دادند و احتمالاً بسیار نگران نتیجه نهایی کار بودند. چون خان هم از تشریفات زاید و هزینه های اضافی خشمگین می‌شد و هم اعلام سلطنت در مراسمی سبک را کسر شأن خود می‌دید و مجریان کار را - به سبک خاص خودش - تنبیه می‌کرد. در امور مالی بسیار سخت گیر بود، حساب سکه به سکه خزانه را داشت و اصلاً ریخت و پاش را، با هر توجیه و استدلالی، تحمل نمی‌کرد. تحمل نمی‌کرد که هیچ پوست خاکی را هم می‌کند. (او به معنی واقعی کلمه این کار را می‌کرد.)

چند نفر از مردان دولت و دربارش، از صدراعظم گرفته تا نگهبانان در ورودی کاخ قیلا به اربابان دیگری خدمت کرده بودند اما کسی را مثل او حساب کش نمی‌شناختند. پس مجبور بودند با کمترین هزینه، بهترین مراسم را برپا کنند. گروهی از روسای ایلات و عشایر و کشور و جمعی از بزرگان و متنفذان - برخی به میل و برخی به اکراه - در تاجگذاری اش شرکت کردند و تاسیس سلسله جدید پادشاهی در ایران را از نزدیک به چشم دیدند. خود آقامحمدخان که آن زمان نزدیک به ۶۰ سال داشت چنین روزی را همان بدو جوانی، قبل از رسیدن به ۲۰ سالگی در رویاهایش دیده بود. البته بعد از این که پدرش در جنگ با زندها کشته شد، به تبعید رفت و به آوارگی تن داد. سال‌ها در دشت های ترکمنستان کنونی سرگردان بود و حتی دوره ای از شدت فقر، چوپانی و گله داری کرد. بعد از آن خودش را به کریم خان زند تسلیم کرد و به ایران برگشت. مشمول عفو کریم خان شد؛ به شرطی که در شیراز، در پایتخت دولت زند بماند و «مهمان» (در واقع گروگان) او باشد.

پذیرفت و چند سال هم در شیراز، در نوعی حبس محترمانه زندگی کرد. در شیراز ثروتمند هم به او سخت گذشت و بارها تحقیر شد. مثلاً می‌گویند عمه اش که او هم از قاجارهای گروگان در شیراز بود زن یکی از بزرگان شهر شد. آقامحمدخان هر وقت به دیدن عمه اش می‌رفت، با بی‌اعتنایی و تلخی شوهرعمه مواجه می‌شد. یک روز به واسطه یکی از اقوام از این رفتار شاکی شد که هر چند من اینجا اسیرم، باز رییس بزرگ ترین ایل این کشورم. شوهرعمه گفت: «به این خان فجر بگویند همین است که هست. تو هر وقت شاه شدی شکم من را پاره کن.» راوی می‌افزاید آقامحمدخان بعدها که به قدرت رسید و شیراز را هم فتح کرد شوهرعمه را فراخواند و «تقاضای ده - پانزده سال قبل او را برآورده ساخت.»

او که به قول گاوین همبلی مورخ، «آخرین فاتح ایلیاتی ایران» بود یکی از کهن ترین مناسبت های رایج این سرزمین را برای اعلام رسمی سلطنتش انتخاب کرد. شاید این تصمیمش معنای دیگری هم داشت که زمستان به پایان رسیده و بهار و دوره بازرایی آغاز شده است که او خودش را وارث دولت صفوی و دوره افشارها و زندها را انحرافی در سیر تاریخ می‌دید. حتی تاج چهار پری را که نادرشاه به سر می‌گذاشت نپذیرفت و به جای آن تاج دیگری را که بسیار ساده بود برگزید. آن روز، یعنی روز تاجگذاری، شمشیر شاه اسماعیل صفوی را هم به کمرش بست و حداقل به شکل نمادین میراث صفویان را احیا کرد. اما می‌دانیم که او در زمانه ای متفاوت با زمانه صفویان به قدرت رسید و رویای او برای احیای آن چه سال ها پیش نابود شده بود، حتی اگر رویای درستی هم بود امکان تحقق نداشت.»